

مرجع کتب دین بهائیت

در اینترنت

گوشه‌های فاش نشده‌ای از :

تاریخ

چند «چشمه» از عملیات حیرت‌انگیز

کینیاز دالگورگی

جاسوس اسرار آمیز روسیه تزاری

و نکات جالب توجه از

پیدایش مذهب ۱۱۱

بابی و بهائی در ایران

از نشریات :

کتابشنووشی حافظ

تهران - ایستگاه مرچشمه

بها ۲۰ ریال

گوشه‌های فاش نشده‌ای از :

تاریخ

چند «چشمه» از عملیات حیرت‌انگیز

کینیاز دالگورگی

جاسوس اسرار آمیز روسیه تزاری

و نکات جالب توجه از

پیدایش مذهب !!!

بابی و بهائی در ایران

از نشریات :

کتابشنووشی حافظ

تهران - ایستگاه سرچشمه

پرنس دالگورکی را از روز کتاب بهائیان بشناسید
قرن بدیع - صفحه ۱۳ نویسنده شوقی افندی
مترجم نصرانه مودت :

... با ادامه دوران زندان قهراً در تنفیذ این رسالت
جلیل وقفه حاصل میگشت این بود که بتقدیرات الهی
و حکم نافذ سلطانی وسایل استخلاص آن یوسف
رحمانی از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید
و ابواب سجن مفتوح شد از یکطرف وساطت و دخالت
پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که بجمیع وسایل
در آزادی حضرت بهاء اله بکوشید و در اثبات آنمظلوم
آفاق سعی مشکور مبذول داشت از طرف دیگر اقرار
و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم
که در زندان حضور حاجب الدوله و مترجم سفارت
روس و نماینده حکومت براءت حضرت بهاء اله را تأیید
و بصراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه رسمی
شاه اظهار نمود

مقدمه چاپ اول

.....

خطاب بزرگترین مردان جهان

ای پیامبر راستین، ای بزرگترین راهنمای بشر ای ستوده
ترین خلق الهی، سر از خاک بر آر و بنگر چگونه دینی که
برای سعادت بشر آوردی دستخوش اغراض عده‌ای طمع کاران
مردم فریب و دورویان بی همه چیز شده. مردم را میفریبند و
آنانرا از سعادت ابدی باز میدارند گواه باش که نشر این رساله
فقط برای بیداری برادران ایمانی من است و جز ایندیگر هوسی در
سر ندارم.

س-م

مقدمه چاپ دوم

.....

انتشار چاپ های متعدد کتاب کینیاژ دالگورکی
چنانکه انتظار میرفت مورد استقبال اکثریت روشنفکر ایرانی
قرار گرفته و چون ورق زر، دست بدست و محفل بمحفل
میگردد.

اما يك اقلیت ناراضی نیز بر علیه این کتاب قیام نموده
واظهاراتی در باره آن مینمایند و نمیخواهند به صحت مندرجات
آن اقرار کنند.

ما هم همین انتظار را داشتیم زیرا این کتاب به منزله
نیشه‌ای بود که بخار بن فساد خورد و آنرا ریشه کن کرد با اینحال
آیا امکان داشت، متولیان قدیمی این بتکده پوشالی که سالیان
در از قبل آن متنعم شده‌اند باین بت شکنی ملاحظه‌ای نکنند
و در عوض هو و جنجالی که راه انداخته‌اند زبان به تبریک و تحسین
بکشایند ؟ !!!

مامیگوئیم این دینی است که سیاست جابرائله روسیه
تزاری (که با اراده متین لنین و استالین و کارگران و دهاقین
از بین رفت) برای ایران بارمغان آورده است .
ای کسانی که میگوئید این کتاب مأخذ صحیحی ندارد
بروید در مجله شرق (از گان کمیسر خارجی شوروی) زیر
عنوان يك نفر سیاسی روحانی، منتشره در اوت ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵
همین یادداشتها را مطالعه نمائید .

در خاتمه از آقایانیکه منکر این یادداشتها شده‌اند سه
سؤال زیر را مینماید و چنانچه بارها متذکر شده‌ایم خدا را
گواه میگیریم که جز نشر حق و حقیقت در دنیا آرزویی نداشته
و نخواهیم داشت .

۱ - بچه مناسبت قنصول روس عکس دار کشیدن سید
علیه‌محمد باب را اگر قصدی در بین نبوده بر میدارد .

۲ - وقتی که میرزا حسینعلی و میرزا یحیی در تهران
دستگیر میشوند چرا سفیر روس (کینیازدالگورکی) در نزد
ناصرالدین شاه بشفاعت رفته و شخصاً ایندو برادر را از زندان
خلاصی می بخشد و به بغداد روانه مینماید .

۳ - دینی که در ایران درست شده اولین عبادت گاهش
چرا در عشق آباد روسیه ساخته شده ؟ !!!

مقدمه چاپ سوم

باتأییدات خداوند متعال برای سومین بار این کتاب در دسترس مردم کنجکاو و آنهاییکه مایلند تأثیر سیاست دولت های اجنبی را در ملت ضعیف ایران ببینند گذاشته میشود. ما از چاپ و نشر این کتاب غرضمان استفاده مادی نبوده و نیست زیرا اشخاصیکه با مطبوعات سروکار دارند میدانند در ایران فقط دو صنف کتاب خریدار دارد .

یکی از کتابهاییکه در روابط جنسی زیاده از حد مبالغه کند و صنف دیگر کتابهاییکه هتاکی و فحش را به پردهای ولو مقدس ترین افراد بعد نهایی رسانیده باشد از صنف اول کتابهای گل پری جون و لونند و افریدوت و شب عشق و چرخ و فلک عشق و نصف شب عشق را برای نمونه میتوان ذکر کرد و در صنف دوم مطالب گوینده بصورت کتاب منتشر نشده و غالباً جراید میدان اینگونه مبارزه است . ولی چیزیکه ما را وادار کرد در نشر این کتاب اینقدر پافشاری بخرج دهیم بیدار کردن ذهن مشتی مردم ساده لوح از همه جایخبر بود .

انتشار این کتاب جار و جنجالی در روزنامه ها و مجلات بر پا کرد و ذهن آنهاییکه بغفلت وارد این حزب سیاسی (یا بعقیده خودشان مذهب) شده بودند روشن شد و عده ای از کارمندان این حزب فهمیدند پایه این مذهب روی نیرنگهایی است .

ما اطمینان نداریم بهائیان در مقابل این خدمتی که ما بمنظور
 روشن ساختن اذهان توده انجام میدهیم ساکت نشسته و از آزار
 ما خود داری کنند. بلکه هر لحظه منتظریم، با تثبیت بمقامات
 بیگانه و یابیکانه پرستی که از آنها پشتیبانی میکند بمالطه
 هائی وارد سازند ولی در مقابل دفاع از حق و مبارزه با جنبی
 پرست تحمل این مصائب اندک است بخدا پناه میبریم و از
 محمد بن عبدالله (ص) استمداد میخواستیم

وبالله التوفیق وعلیه التکلان

دارنده کتاب فرشی حافظ - سید ابوالقاسم مرعشی



این کلیشه باب است که در تبریز بدار

آویخته شده اصل کلیشه متعلق

بروزنامه خرد است

یادداشت‌های کپی‌یازدالگورگی

ژانویه ۱۸۳۴ وارد تهران شدم در ایران و با و طاعون قحط
و غلابود . مردم پریشان روزگار و مرگ و میر فراوان ، عنوانم
مترجمی سفارت در تهران و دارالفنون و دانشکده نظام را کاملاً
خاتمه داده بودم و نیز در دانشکده حقوق و سیاسی وزارت خارجه
که مخصوص اشخاص و کسانی بود که از دانشکده نظام تصدیق
گرفته و سفارش مخصوص داشته باشند پذیرفته شدم بعلاوه در
دربار امپراطوری کسان متعدد داشتم . من بزبان فارسی
میتوانستم کاملاً بخوانم و بنویسم و در دانشکده مخصوص وزارت
خارجیه نسبتاً تکمیل ترهم کرده بودم بدین واسطه مرا
مأمور تهران نمودند با دستورات محرمانه که سفیرهم از
آن دستورات مستحضر نبود . برای تکمیل زبان فارسی بزبان
عربی محتاج بودم (زبان عربی در فارسی چون زبان لاتین
در فرانسه است) برای آنکه کاملاً بزبان فارسی آگهی پیدا
کنم بوسیله منشی سفارت خانه معلمی یافتم که اصلاً مازندرانی
واهل قریه اسک (قریه ای از قراء لاریجان) بود . و نام معلم
شیخ محمد و از طلاب مدرسه پامنا و از تلامذه حکیم احمد
گیلانی که مردی فاضل ، صاحب عقیده و ایمان و عارف
مسلکی بود ، روزی دو ساعت با اجازه سفارت خانه در منزل او

که در کوچۀ وقفی نزدیک سفارت خانه بود تحصیل جامع
المقدمات میکردم و ماهی یک تومان ماهیانه میدادم. علاوه بر
نحو، صرف عربی، نصاب و ترسل و تاریخ معجم هم می آموختم
و پس از یکسال لیاقت آن یافتم که فقه و اصول هم بخوانم.
در خدمت شیخ محمد مسلمان هم شدم و باو گفتم اگر سفیر
بفهمد که من مسلمان شدم خطر جانی برای من دارد و در سن
بیست و هشت سالگی ختنه کردن برای من مضر و بعلاوه سفیر
خواهد فهمید آنوقت نه فقط مرا بیرون میکنند بلکه مرا هم بکشتن
میدهد پس اصول (التقیة دینی و دین آبائی) را در حق من مجرا
دارید شیخ محمد نیز قبول کرد. نماز صبح و ظهر و عصر و
مغرب و عشاء را هم در منزل شیخ میخواندم با یکدختر چهارده
ساله زیبائی که زیور نام داشت بوسیله معلم از دواج کردم
و بعدی شیخ با من صمیمی شده بود که مرا فرزند خود خطاب
میکرد و بعد هم معلوم شد که زیور برادر زاده شیخ محمد و
نامزد پسر او بوده و قبل از عروسی پسرش مرده و این دختر چون
یتیم بود در خانه عموی خود مانده بود و مسلماً بواسطه صمیمیتی
که بمن داشت برادر زاده خود را که چون فرزند دوست میداشت
بمن داد و چون مسلمان و داماد او بودم هر چه می دانست می
خواست یکمرتبه بمن بیاموزد و مطول و شمسیه و تحریر اقلیدس
و خلاصه الحساب و شفای بوعلی و شرح نفیسی و قوانین و هر چه
از منطق و کلام میدانست بمن آموخت - بالاخره در مدت چهار
سال واقعاً نیمچه مجتهد خوش قریحه و نیکو مجاوره ای بودم
و مرا گاهی از شبها بمنزل معلم و مرشد خود حکیم احمد گیلانی
که در گذر نوروزخان از خانه های اعیانی بزرگ داشت میبرد

و من هم مثل یکنفر از تلامذه او ، از فرمایشاتش استفاده می کردم
 شبی از ماه رمضان که در آن جا با فطار دعوت داشتم مثل يك
 نفر ایرانی با دست غذای مفصلی خوردم و سفارت خانه هم
 اطلاع داده بودم که شبهای رمضان سفارتخانه نخواهم آمد
 تمام مدت ماه مبارك را تا صبح بیدار بودم و روز رومی خوابیدم
 ولی در این مدت يك ماه از حکیم احمد گیلانی بینهایت استفاده
 نمودم . شبها جمع کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی مجتمع
 میشدند و شبهای دوشنبه و جمعه ذکر میگرفتند من هم در آنجا
 سرسپرده بودم دوستان و برادران طریقت پیشماری داشتم میرزا
 آقاخان نوری هم در این خانقاه سرسپرده بود و بواسطه او نوری
 ها و بستگان او که از اهل نور بودند جزو مرده حکیم و سرسپرده بودند .
 از جمله بستگان او میرزا رضا قلی و میرزا حسین علی و میرزا یحیی
 که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند و خیلی هم
 بمن اظهار خصوصیت می کردند دو نفر اخیر الذکر محرم من
 شدند . از هر جا خبری میشد بمن اطلاع میدادند منم در عوض
 آنچه لازمه کمک بود با آنها می کردم . من با حکیم گیلانی با آنکه
 مسلمانی من اعتقاد واقعی نداشت بی نهایت دمنخور شده بودم
 حل هر مشکلی را از او میخواستم او هم بدون مضایقه مشکل مرا
 حل میکرد بگرو از آن حکیم دانشمند سؤال کردم که ایران
 با آن عظمت و اقتدار که يك حدش آفرهند و جدیدیگرش آخر
 حبشه بود و شرق و غرب عالم تماماً مطیع و باجگذار او بودند
 چگونه از یونان و از عرب و مغول شکست خورد . فرمود همان
 قسم که ظهور جسم خارجی در بدن انسان سبب رنجوری و مرض
 می شود و مزاج انحراف از اعتدال حاصل میکند اجنبی و ملل
 خارجی در کشور همین عمل را میکنند یعنی ملك و ملت را

مريض میکنند خصوصاً یهودی و مزدك که اساس خرابی مملکت را این دو فراهم نموده اند در ابتدای امر یهود و مزدك در دربار شاهنشاهی ایران ایجاد نفاق نموده و اساس بدبختی ایران را فراهم نمودند. سستی عقیده بزرگان بیدین و ایالت مداران، زن گرفتن بزرگان از یهودیها و این باعث شد که نفوذ زیادی در دربار ایران پیدا کردند (رجوع بتورات کتاب ۱۲ مورخان معروف بکتاب استر مشتمل برده فصل که هر فصلی مشتمل بر چندین آیه است) و اختلافی که میان شاه و بزرگان ایجاد نمودند. هیربدان میگفتند مردم کافر شده و کلیمی ها بشاه میرسانند که همه رؤسای مذهب و اعیان دشمن شاه شده اند این بود که نسبت بیکدیگر منافق شده و اطاعت و صمیمیت تبدیل بنفاق و دسیسه کاری شد. دروغ و تزویر که در مذهب ایرانی بدترین گناه بود در واج یافت آن اطاعت و صمیمیت از بین رفت آنوقت یکدسته از یونانیها که تا آنوقت مغذول و منکوب ایرانی بودند سرتاسر ایران را نور دیدند. بحدی اختلاف و نفاق در ایران شیوع یافته بود که بخط یونانی مکاتبه و یونانی مآبی را افتخار خود میدانستند پس از مردن اسکندر سلسله اشکانیان هم نتوانستند این نفوذ اخلاقی و آداب یونانی که چون زهر برای ایران بود از بین ببرند و سلسله ساسانیان هم هرچه فریاد کردند که دین زردشت را دوباره مثل اول رواج دهند و يك انتظاماتی برای رؤسای مذهب مقرر دارند ممکن نشد زیرا اساساً مؤیدها و هیربدها عقیده و ایمان کاملی نداشته و در دربار هم مردمانی بی عقیده و ایمان از روی تزویر و ریابشاه اظهار خلوص میکردند و مزدك هم که از یونانیهای اسپاتا کوس سر مشق گرفته بود

نعمه جدیدی در ایران آغاز نمود . که آن مذهب هم يك بدبختی
جدیدی از همه بدبختی‌ها بالاتر و بیهودیها كمك می نمود از
طرف مغرب ایران هم مسیحیت نفودی بسزا پیدا میکرد این هم
يك اختلاف دیگر که بر سایر اختلافات افزوده شد . بلی آن
توحید و یگانگی بدین بهی تبدیل بنفاق و دوئیت شد و این
اختلافات که بوسیله یهود و مزدك و مسیحیان ایجاد شده بود
سبب ضعف مملکت و ملت گردید و آن شد که يك دسته عرب
بامر خدای بزرگ يك چنین ملت بزرگ را مغلوب کرد پروردگار
عالم از میان يك مللی که در يك منطقه خشك و بی آب و
غلف زندگی میکردند و قوت لایموت نداشتند و بشتر بانی
ایرانیان افتخار میکردند شخصی برگزید تا شرق و غرب عالم را
يك دین در آورد که همه خلق زمین برادر واقعی باشند و
اختلاف نژاد را بر اندازند و این دین برای ساکنین کره زمین
است و اختصاص بعرب ندارد ولی پس از رحلتش آن دین حنیف
حقه که سبب وحدت مسلمین شده بود دشمنان اسلام و
رؤسای خود پسند و جاه طلب در آن تولید نفاق نمودند و آن
اخوت واقعی را بدشمنی و آن مودت و توحید را بدوئیت و نفاق
مبدل کردند و این اختلافات باعث بدبختی و شکست اسلام شد
و اخیراً هم اختلافات را بعدی رسانیدند که دولتهای دیگر قسمت
عمده مملکت ما را هم چنین قسمت عمده مملکت عثمانی را عدواناً
تصرف نمودند و اگر این اختلافات نبود قدرت چنین کاری را
نداشتند .

باری در ختام فرمایشاتشان فرمودند که دین خدا همیشه
یکی بوده آن چه حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت

خاتم النبیین (ص) فرموده همه بر يك نهج است ناموس و سنت خدا
تغییر پذیر نیست و اگر بشر بسنت حضرت ختمی مرتبت رفتار
کند مثل اینست **بصت** آدم و موسی و عیسی و بیست و چهار هزار
پیغمبری که از اول دنیا مبعوث شده اند رفتار کرده زیرا سنت
حضرت محمد (ص) سنت خداست و دست نخورده است ولی سنت
سایر پیغمبران بوسیله رؤسای خود خواه دین خودشان تحریف
شده است و سعادت بشر را تعهد نمی تواند بکند يك مثل کوچکی
برای شما میزنم (عیال يك مردم مسیحی اگر مبتلا بدق و سل
باشد شخص مسیحی نمیتواند زن خود را اطلاق بدهد زیرا
بر خلاف سنت انجیل است که امر و زدر دست شماست پس اصول
اجتماعات و قومیت و از دیاد نسل بدینوسیله گسیخته میشود
و این دین دین آسایش و سعادت بشر نیست یعنی دین خدا نیست خدا
پیغمبران را برای آسایش و سعادت بشر فرستاده نه از برای بدبختی
و بیچارگی آنها.

هیچ کس کوچکترین ایرادی در اصول و فروع سنت
خاتم النبیین نمیتواند بگیرد دستگیری فقرا ، پاکیزگی ،
طهارت ، ازدیاد نسل ، حفظ الصحه ، خوش اخلاقی ، مردانگی
فتوت ، وفای بعهده ، حق شناسی ، انتشار علوم و فنون ، عدالت
کردن ، نیکی نمودن ، رشادت ، شهامت گشاد نمودن دلها ،
تربیت نمودن اطفال بصفات ممدوحه ، متفق نمودن بشر با بادی
دنیا ، کسب علوم و فنون و انتشار آنها ، راستگویی ، خوش
فیتی ، رفع اختلافات نژادی ، محترم شمردن جان و مال و ناموس
عامه مردم ، امتیاز فضلی و هزاران سنت های مفید دیگر و راه
سعادت بشر منحصر بعمل نمودن این سنت ها و جزو واجبات دین

است هر بدی را نهی کرده و هر خوبی را امر نموده گوشت خوک
و خمریات را نهی و هر علمیرا امر فرموده که از زن و مرد و کوچک
و بزرگ بخواند اگر چه در دورترین نقاط دنیا باشند .

تیر اندازی و سواری و ورزش کردن را امر کرده تن پروری
و تبلیرا نهی نموده هزاران سنتهای دیگر که برای بشر مفید
است مخصوصاً پاکیزگی و طهارت و اخوت و مساوات و ترقی
طلبی و مشورت در امور را امر فرموده است .

اگر ملت‌های اروپا مسیحی هستند این توپ و تفنگها چیست

که برای جان مخلوق خدا ساخته اند؟ حضرت مسیح در انجیل که
امروز در دست شماست فرموده اگر سیلی بطرف راست شما
میزنند طرف چپ خود را هم بگیرد که بز فغد پس چرا بسنت
اورفتار نمیکنند سنت اسلام مجاهدت فی سبیل الله است بادو
روئی و بد کرداری همیشه باید جنگید برای جهاد در راه دین همه باید
حاضر باشند و اختلافات نژادی را از صفحه دنیا بر اندازند و همه خلق
را بدین خدادار آورند در ضمن چند شعری از گفته میرزا
ابوالقاسم قائم مقام (صدر اعظم) و یکنفر دیگر در آن مجلس
خواند که چند فرد آنرا در ذهن خود سپردم (سلامت نه بصلح
و نه بجنک است، نه حاضر کردن توپ و تفنگ است

و چند شعر دیگر که از خاطر مگو گردیده است معلوم
شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دشمن ماست با حکیم
احمد گیلانی محرمانه آمد و شد دارد و بوسیله ای او را باید از
بین برد مختصر آنکه در شبهای رمضان در حضور حکیم احمد
گیلانی بینهایت استفاده نموده و استفاده علمی مخصوصاً مردم
و اطلاعات مفیدی بدست آوردم تمام این مطالب را بوزارتخانه

کما هو حقہ را پرت مینمودم و اسباب ترقی و افزونی موجب من شد و
موجب مراد و برابر کرد و منهم بکوشش خود میافزودم بحدیکه سفیر
و نایت سفیر بمن حسادت میکردند ولی غافل از آن بودند که من
جزئیات کار را بومیه بوزارت خانه را پرت میکردم ولی سفیر برای
حسادت را پرت به وزارت خانه داده بود که من مسلمان شده ام عمامه و عبا
میپوشم و در خانه اعیان و علما با عبا و عمامه میروم حتی نعلین زرد میپوشم
جوابش داده بودند که کار بکار او نداشته باش و کاملاً او را تقویت
کن و کوچکترین مخالفت با او منما و این از جهت آن بود که من
از همان سال اول تمام مراتب را بدون کم و زیاد بدولت متبوعه
خودم اطلاع داده و نوشته بودم که برای اطلاع کامل مجبور
بودم باین عمل تا در هر محفل و مجمعی راه داشته باشم ولی برعکس
به معلم چنان وانمود میکردم که اسلام من محرمانه است و از
روسها و فرنگیها کسی نباید باسرار من پی ببرد که سبب قتل
من و بیوه شدن برادر زاده تو خواهد شد .

ماهی ده تومان بوسیله شعبه سری وزارت خانه به توسط
صندوقدار سفارت حسب الحواله من مستقیماً بشیخ محمد کار
سازی میشد خرج خانه شیخ محمد روزی دو قران بود و از
صرفه جوئی این وجوهات چند باب اطاق و حمام بدستور من تماماً
با آجر ساخت و در ضلع شمالی آن دو سالون شیک که یک راهرو
در وسط و دو بالا خانه هم بالای آن و بعلاوه در بهای خیلی
قشنگ و شیشه های الوان باین دو سالون و محل خوابگاه من
بود و یک اطاق مخصوص که دو پنجره محکم و یک دریک لته داشت
برای پذیرائی رفقای خود ساخته بودم و پشت این اطاق یک درز
کوچک تخته ای بود که یک پاکت میتوانستند از این درز صندوقچه

بیاندازند و صندوقچه در اطاق بود و هر يك از رفقای من که
مطلبی داشتند مینوشتند و مستقیماً در این صندوقچه میانداختند
و میرفتند و میرزا اول کسی بود که در این اطاق وارد شد و
مطالب بسیار مهمی بمن را پورت داد خلاصه رمضان سال دوم
و سوم هم گذشت و در این رمضان علاوه بر کسب معلومات و
اطلاعات مفیده طریقه عمامه پیچیدن را هم آموخته بودم و چندین
دست لباس و عمامه و قبا و کفش های ساغری و نعلین و شالهای
ظریف خریده تمام این البسه مانند لباس علمای متشخص و
باعنوان تهیه شده بود. در وقت نماز تحت الحنك میانداختم
و اذکار و ادعیه زیاد میخواندم.

خلاصه يك آخوند بتمام معنی باسواد و معنوی بودم بهر
نوظهوری بی اعتماد و هر ترقی علمیرا برای ایران کفر قلمداد
میکردم و گماهو دستورات وزارت خارجه و دربار امپراطوری
را بموقع اجرا میگذاشتم و هیچ اشتباهی در امور سیاسی نکرده
بودم فقط در مردن فتحعلی شاه ظل السلطان را تحريك کردم که
دعوی سلطنت نماید ولی غافل از قرار داد محرمانه عباس
میرزای ولیعهد با دولت امپراطوری بودم و بعض اینکه از
دربار امرشد که باید با محمد میرزا پسر عباس میرزا ولیعهد
مساعدت شود عملیات را وارونه نمودم.

عده ای از این بیچاره ها را در نگارستان گرفتند ولی
من نگذاشتم آنها را کور کنند فقط به تبعید آنها اکتفا نمودند و
به اردبیل نفی بلد کردند پس از مکاتبات با وزارت خارجه
امپراطوری وسایل فرار آنها را بروسیه من فراهم نمودم
ظل السلطان و رکن الدوله و امام وردی میرزا و کشیکچی باشی

را با گماشتگانی که از تهران فرستاده بودند آنها را بطرف روسیه فرادادند برای آنکه اگر محمدشاه درست اوامر دولت امپراطوری را اطاعت نکرد آنها را برای او لولو بسازم، و پیشنهاد دادم که این شاهزادگان را تحت الحفاظه دولت روسیه نموده مواجب و جیره مکفی بآنها بدهند و از آنها نگهداری نمایند ولی بمحض آنکه محمد شاه بامن طرح صمیمیت گرفت فوراً محرمانه نوشتم که آنها را بدولت عثمانی روانه کنند محمد شاه را تحریک کردم فتح هرات را در نظر بگیرد و افغان را کمافی السابق جزو ایران نماید تا تدریجاً در آنجا ترتیب قشون داده شود همان قشوتی که نادر بهند رفت و ما بدست سر بازان ایرانی این فتح را بکنیم و یک سره مالک آسیا بشویم محمدشاه کاملاً موافق بفتح هرات شد ولی رقیب ما مانع و دولت ایران را بوسایلی چند از این عمل منع کرد و محمد شاه کاملاً میدانست که پدرش بوسیله دولت امپراطوری ولیعهد ایران شده بعلاوه میدانست به پشت گرمی ما مالک تاج و تخت ایران شده است و با ما صمیمی و یگانه بود حتی هر روز کسانی را که بارقیب ما و سایر دول فرنگ با سم ترقی ایران بندوبست میکردند فوراً زیر آب اورازده به قد و میزان کردارش مکافات می داد. تبعید میکرد، یا قهوه میداد و از این جهت وزراء هم تکلیف خودشان را فهمیده بودند و همه شاهزادگان و اعیان و اشراف و علماء محرمانه متوجه ما شده بودند و اغلب امور تحت نظر ما حل و عقد میشد و هیچ امیر و یاوزیری جرئت مخالفت ما را نداشت و محمدشاه بطور دل خواه ما بادولت امپراطوری رفتار میکرد و در این مدت من کاملاً باوضاع و اخلاق و عادات علماء و امراء و

تجارتی نسوان آگاهی حاصل نموده بودم.
رمضان سال چهارم رسید حالیه من قریب پنج سال است در
ایران تحصیل و مطالعه میکنم و زحمت میکشم و همه قسم فداکاری
میکنم و بی نهایت طرف توجه در باره وزارت خارجه گشته ام .
کاملا از وضعیت خود خرسند و خوشنود بودم زیور هم يك پسر
کاکل زری برای من آورده در شباهت يك سیبی است بامن نصف
کرده اند سوره ادا دم واسم گذران نمودم واسامی چند از قرآن
انتخاب و قرعه بنام علی در آمد . بینهایت شادی و وجد کردم
نامش علی کینیا از دالگور کی! شد بهمین قسم گزارش بدولت
متبوعه خود ادا دم ولی بشیخ محمد و دوستانم بقسمی وانمود کردم
که سفارت واجنبیها ندانند.

باری در این رمضان هم چون رمضانهای گذشته شب ها
را از افطار تا نزدیک سحر در منزل حکیم احمد گیلانی بسر می
بردم یعنی بیشتر از ماههای دیگر که فقط شبهای دوشنبه و جمعه
سه چهار ساعت در آن محفل معرفت میگذراندم شبی از شبهای رمضان
از حکیم سؤال کردم حضرت مولائی اسلام بشعبات مختلفه
تقسیم شده کدام شعبه حق است و کدام يك باطل فرمود اسلام
شعبات ندارد اسلام عبارت است از خداوند و قرآن يك اصول دین و
يك فروع الدین و موضوع آن شهادت بیگانگی خدا و رسالت
محمد مصطفی (ص) است که از طرف خدا قرآن مجید را برای
خلق دنیا و سعادت بشر آورده است اسلام جز این چیز دیگری
نیست حضرت امیر مؤمنان (ع) علاوه بر عموزادگی و دامادی
پیغمبر اول من آمن بالله بود پدر حسین و پیغمبر اکرم قبل از
رحلتش بر حسب قوانین و سنت اسلامی پیسر عم و دامادش که

افضل مردم بود امر میکند که پس از او خلیفه و پادشاه مؤمنین است ولی حضرت علی بن ابیطالب (ع) چون کارشکنی اجماع امت و بعضی از دورویان و مفسدین را دید گوشه نشینی اختیار فرموده و نگذاشت دوئیتی بین مسلمین حاصل شود ولی در همان حال چند نفر از مغرضین جاه طلب دین پا کیرا که خدای بزرگ برای خوشی و سعادت خلق دنیا و نژاد های مختلفه ساکنین زمین فرستاده بود دستاویز نموده میخواستند همه جهان را منحصر بخود کنند و بدین سلطنت نمایند و برخلاف نص حدیث پیغمبر اکرم رفتار نمایند (دستور پیغمبر آن بود که اجماع امت آنروز که مسلمانان بودند کسیکه از میان مسلمین افضل، اعلم، افهم، اورع، باسیاست و کیاست تراز همه باشد برای امیر المؤمنین شدن انتخاب کنند) ولی برخلاف سنت و امر پیغمبر رفتار نموده و همان اعراب آنروزه که حضرت ختمی مرتبت فرموده بودند (الاعراب اشد کفراً و نفاقاً) باصول لجبازی یک نفر عرب را که فضیلتی بر سایرین نداشت و فقط طرفدار سلطنت عرب بود انتخاب نمودند و کشمکش از آن تاریخ شروع شد.

پس از دورانی یزید بن معاویه سلطان شد و بنی امیه هر چه میتوانستند بر مسلمین جور و ستم نمودند حتی حسین بن علی (ع) که ذریه رسول خدا بود چون میفرمود که اعمال یزید برخلاف دین خدا است و این حکومت حکومت غیر اسلامی است و باید یزید از خلافت خلع شود او را کشتند.

اهل و عیالش را اسیر نمودند. و اختلافات را شدید و بلکه آشد کردند. عبادت پنج گانه که بین مسلمین معمول است همه یکی است چند نفر مثل ابوحنیفه یا امام شافعی یا حنبلی یا مالکی

یا امام جعفر (ع) اینها در اصل دین هیچ اختلاف داشتند مثل
امروزه که چند نفر مجتهد در عتبات عالیات هستند هر دسته تقلید
یکی از آنها را مینمایند آنها هم باین نهج بودند يك دسته مقلد
امام حنفی يك دسته مقلد امام شافعی و يك دسته مقلد امام مالکی
یا امام جعفر صادق (ع) هستند. اینها از خودشان حرف در نیآورده اند
در جزئیات مثل طهارت و وضوء و امثال آنها بین خود يك اختلاف
دارند و الاصل دین یکی است.

من گفتم خیر چنین نیست شیعیان آنها را لعن می کنند فرمود
که مسلمان هرگز لعن بصحابة رسول خدا نمینماید و من مخالفم
حضرت امیر مؤمنان خانه نشین شده و نگذاشت هیچ اختلافی
حادث شود و شخص علی بن ابیطالب (ع) جاه طلب نبود و در آن
هنگام هر کس میخواست ایجاد اختلاف کند ایستادگی میفرمود
هر اشکالی که حق داشتند رفع میفرمود و مخالفین را مؤالف مینمود.
پس از اینها مسلمین بشناعت عمل بنی امیه پی بردند و آن
هارا معزول نموده و بنی عباس را بجای آنها منصوب نمودند.

اگر امروز شما تقلید آقای احسائیرا می کنید یا تقلید
آقای آقاسید کاظم رشتیرا نه این کافر است نه آن. اسلام يك دین
است خدا و قرآن یکی و الا هر يك از مسلمین اولوالامر یا خلیفه
شود در قرآن و احادیث و سنت نبوی تغییر حادث نمیشود و دین
خدا یکی است. شما پاکیزه باش و بطهارت نماز بخوان، روزه
بگیر، زکوة بده، بفقرا و یتیمان و این السبیل دستگیری کن،
دروغ نگو، افترا مزن و کمک بخلق خدا بکن، مؤدب و خوش
کردار باش، نیت بد نداشته باش مسلمانسی، ولی افسوس در
هنگامی که این فاضل دانشمند و مسلمان پاکدامن و پاک دین

این فرمایشات و نصایح را میفرمود من یادداشت می کردم چگونه
اختلاف بین مسلمین را افزون کنم و چگونه ایران را بوسیله
نفاق و بیدینی مسخر نمایم تمام هم من یافتن راه اختلاف و
نفاق بین مسلمانان بود. رمضان تمام شد ولی من چند نفر محرم
خود را تربیت جاسوسی می نمودم و هیچ کدام لیاقت میرزا حسین علی
و برادرش را نداشتند (مقصود میرزا یحیی برادرش است.)
و افعال ایرانیها آدم و وطن پرستی هستند و راپورت چی گری
را کار پست و رذیل و خبر چینی و نمایرا کار بدوزش می دهند خلاصه
نژاد اینها بی نهایت مغرور و وطن پرست و باذکوت هستند.

پس از رمضان یکروز دوشنبه میرزا حسین علی در گرمی
هوا آمده بود که مرا ملاقات نماید ولی من در دو فرسنگی شهر
بودم پس از آمدن بشهر در صندوق نامه هایم یک نامه از او دیدم
که راپورت داده بود که دیشب غروبی قائم مقام صدر اعظم
بخانه حکیم احمد گیلانی آمده بود و من بوسیله گل محمد نو کر حکیم
بعنوان اینکه صدر اعظم را به بینم و ارد اطباق قهوه خانه شدم حکیم با قائم
مقام میگفت این شخص (محمد شاه) لایق سلطنت نیست نو کر
اجنبی است و باید یک نفر ایرانی پاک طینت مثل زنده پادشاه شود.
وسایل کار را بتوسط و کمک اعیان و سردارها باید فراهم کرد و
همسایه جنوبی حاضر است همه جور با ما مساعدت کند و حکیم
احمد هم تصدیق میکرد و میگفت شما و تدبیرات شما این شخص
را بسلطنت رسانیده من چندین مرتبه در این خصوص به شما گفتم
ولی موافقی چند بدست آمد که شما مانع شدید خصوصاً هنگام
میکه در نگارستان بودیم و اغلب شاهزادگان بلا فصل مدعی
سلطنت بودند و اگر بزرگان زنده را حاضر نداشتید علی میرزای
ظل السلطان که بود و بعلاوه میان این چند نفر شاهزاده

یکنفر که لایق بود بتخت مینشاندی . قائم مقام فرمود ملاحظه
خواهید نمود که اینجوان مریض که نوکر اجانب است مثل
پدرش ناکام از دنیا خواهد رفت و حق به حقدار خواهد رسید .
پس از خواندن این نامه فوراً بسفارت رفته غلام باشیرا
خواسته بدون اینکه مطلب را بادیگری بهمیان بگذارم بکسر
بیابهایون رفته و پیغام کردم که مطلب واجبی از طرف دولت
خود دارم و باید بشخص شاه عرض کنم .
شاه از اندرون سراسیمه آمد تعظیم کردم و گفتم مطلب
محرمانه است و سواد مکتوب را باو دادم باخود من مشورت
کرد بعلاوه فرمود چند ماهی است که صدر اعظم با اینکه تمام
اختیار را باو داده ام مرا می خواهد و ادار کند که با دولت امپرا
طوری مخالفت کنم و شهرهای ایرانرا واپس بخوام و
صاحب منصبانی چند از فرانسه یا از انگلیس خواسته سرباز
تربیت کنم و اسلحه جدید از دولت خارجی بگیرم و مدرسه چون
فرنگیان باز کنم و میگوید مبلغ گزافی هم دولت انگلیس
بلاعوض برای انجام اینکار خواهد داد که تهیه اینکار را
بینیم من متحیر از صداقت او شدم با اینکه چند ماهی نبود که
من با او راه یافته بودم همه اسرار دولتی خود را بمن گفت
عرض کردم باید هر دو را از میان برداشت فرمود قائم مقام را
فردا بکیفر اعمال خودش میرسانم ولی حکیم احمد بسیار
مشکل است چون جنبه روحانیت و ارشاد و بزرگی دارد عرض
کردم کار او بعهده من از این تعهد من بسیار خرسند شد و مرا
بوسید و گفت باریک الله از وقتیکه تو مسلمان شدی پدر مسلمانها
میخوری و یک انگشتر الماس بر لیان و یک انگشتر زمرد
گرانها بمن مرحمت فرمودند .

من آمدم منزل زهر قتالی تهیه نموده میرزا احسنعلی را
خواستم يك اشرفی فتحعلی شاهی باو دادم و آن زهر را باو
سپردم تا هر طور ممکن است داخل گل نبات حکیم گیلانی
نماید و کارش را یکسر کند و باو گفتم برای آنست که حکیم
بیشتر متوجه من شده و مرا دوست بدارد او هم بوسیله ای که
میدانست در ۲۸ صفر ۱۲۵۱ به حکیم خورانیده کار حکیم را
یکسر نمود شاه هم قائم مقام را که در باغ لاله زار منزل داشت
دعوت بنگارستانش نمود و کار او را هم در سلخ ۱۲۵۱ یکسر
کرد ولی من زود تر از شاه انجام خدمت خود را نمودم. شیون
و هیاهوی غریبی در خانه حکیم افتاد و پس از مرگش ده دوازده
آبادی که در اطراف طهران و مازندران داشت همه را دولت ضبط
کرد و خالصه دیوانی نمود و از این جهت مردم فهمیدند که رحلت
حکیم بوسیله محمد شاه شد باری پس از فوت قائم مقام در مجلس
دیگر بخدمت شاه رسیدم با اینکه چندین نفر مثل آصف الدوله و الله
یار خان داعیه صدارت داشتند مع هذا حاج میرزا آقاسی ابروانی
که معلم و لیبهدی او بود صدر اعظم نمود و او کاملا مطیع و زارع
منش بود میرزا آقاخان هم که از دوستان بود وزیر لشکر کرد
و بی نهایت مرا از این بابت خرسند نمود و بعدی من محرم اسرار
شاه شده بودم که سفیر بن حسادت میکرد و مراد چار کشمکش
های بیهوده نمود ولی از طرف دیگر روزگار من از اطراف
رو بترقی بود و این ترقی مرا شیخ محمد استادم از قدم برادر
زاده خود و علی فرزندم میدانست گفتم شیخنا از برکت اسلام
و نماز است گفت چنین باشد فرزند تو درست میگوئی. برادر

زاده اش بینهایت بمن علاقه داشت و شب را هم با هم مشروب میخوردیم
و رفتار من با او مثل یکزن و شوهر فرنگی بود بعدی نسبت بمن
جسور بود که گاهی زن عمویش او را نصیحت میکرد که چرا
چنین و چنان میکنی من بزنی عمویش میگفتم من دوست دارم
که چنین باشد. هر چه میخواست برای او تهیه میکردم
چندین دست لباس زری و مخمل کاشی و ترمه کشمیری و همه
قسم جواهر داشت. اسباب خانه بینهایت تمیز و اعیانی برای او
تهیه کرده بودم ولی او بمن بیش از همه اسباب جواهر، اثاثیه
و پول بود و بینهایت مرا دوست می داشت و منهم بینهایت باو
اظهار علاقه میکردم و هر روز که من بسفارتخانه برای دادن
راپورت میرفتم زبور هم منزل علمای معروف رفته از زندگانی آنها
برای من که بچه کسی علاقه دار ندو باچه کسی بیشتر رفت و آمد میکنند
و بعرف چه کسی بیشتر گوش میدهند و بچه پیز خیلی مایلند بزای من
خبر میآورد و من پس از آگاهی از آن مراتب بفراخور حال هر يك
حالتیازشان میکردم و بوسعایل مختلف محوور ملاحای تهران و اعیان
و اشراف در دست من بود.

هر وزیر وطن پرست که با رقیب ما آمد و شد داشت
بوسیله ملاحای معتبر گاهی تکفیرشان میکردم و گاهی چون
قائم مقام بنگارستان می فرستادمشان. سیاست من جلب ملاحا
و شاهزادگان و اعیان و اشراف بوسیله پول بود و این اول مرتبه ای
بود که بوسیله این سیاست بر رقیب خود غلبه کامل نمودم و باعث
ترقی من در دربار گردید.

مخارج سالیانه این عمل در ابتداء ۲۰ هزار منات طلا
بود چون نتیجه خوب گرفته شده بود به پنجاه هزار منات طلا

ترقی داده شد من هر ساله از این وجوه برای اعیان و شاهزادگان و آخوندهای صاحب نفوذ و سوقات های خوب از روسیه و فرنگستان میدادم باری بعدی نفوذ مادر در بار ایران زیاد شد که بوسیله آخوند صدر اعظم !! هر چه میخواستم میکردم و بعدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضری مراد عوت میکردند منم واقعا مثل آخوندهای صاحب نفوذ دخالت در امور میکردم و برای وظایف میرزا نصرالله اردبیلی و وزارت امور خارجه میرزا مسعود آذربایجانی و برای حکومت بروجرود و سیلاخور بهمین میرزا برای گلپایگان منوچهر میرزا مازندرانی فضلعلی خان قره باغی که از آشنایان و دوستان بود معین شده بودند و با اینکه من رأی نداشتم با قاجار محلاتی حکومت بدهند حکومت کرمان را باو دادند ولی در عوض چند نفر از دوستان دیگر چون خانلر میرزا را برای حکومت یزد بهرام میرزا را برای حکومت کرمانشاه منصوب فرمودند باری هر يك از وزراء و امرای دولتی و حکمرانان ولایات که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب میشدند.

حکومت فارس که با فیروز میرزا بود به منوچهر خان معتمد الدوله واگذار و پیش کاری فارس بعهده او شد نصرالله خان قاجار پسر امیر خان سردار کشیک چی باشی شد الله وردی بيك گرجی که محرم من بود مهربان همایونی گردید من برای رفقا و دوستان هر چه ممکن بود اقدام میکردم و اعلیحضرت محمد شاه بینهایت به من لطف داشتند و حتی کسانی که با ما ضد بودند مثل حسن علی میرزای شجاع السلطنه و محمد میرزای حسام السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و امام وردی میرزای

ایلخانی و محمد حسین میرزا حشمت الدوله و اسماعیل میرزا و
بدیع الزمان میرزا پسر ملک آراء و سایر دوستان قائم مقام که
با رقبای ما بندوبست داشتند همه را تبعید باردیبل فرمودند و
شاهزاده ناصرالدین میرزا بولیعهدی مستقر و قهرمان میرزا که
از طرفداران قرارداد محرمانه عباس میرزای ولیعهد با دولت
امپراطوری بود از خراسان احضار و حکمران آذربایجان و پیشکار
ولیهده شد و فریدون میرزا به حکومت فارس منصوب و فیروز
میرزا که حاکم فارس بود برای برداشتن آقاخان محلاتی از
کرمان که با رقیب مامربوط بود به حکومت کرمان منصوب
کردم.

راست است در ظاهر حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم بود
ولی بعدی من بامحمد شاه مربوط بودم که در اغلب امور دولتی
بامن مشورت میکرد و مرا کاملاً مسلمان و خیر خواه خود میدانست
واقبالم باعلا درجه رسیده بود با این همه خوشبختی یکمرتبه
روز گارمن چون شب تار شد طفلم مبتلابمرض آبله شد و پس از
پنج روز فوت کرد و بای سختی مجدداً در تهران بروز کرد و
یک مرتبه مرا بیکس نمود شیخ محمد معلم که از پدرمهربان
تر و زیور عیالم که چون جان شیرین او را دوست میداشتم ز نعمو
یعنی عیال شیخ محمد همگی در ظرف یک هفته مبتلابو باشد و فوت
کردند.

بیش از هشت هزار نفر در این شهر کم جمعیت بمرض و با
در گذشتند مثل سال اول ورود من در این شهر قحط و غلا و طاعون
و ه باشیوع یافت و با اینکه امسال ثلث تلفات آنسال را نداشت
معمداً من تصور میکردم که دنیا ز بروز بر شده است و هزاران

مرتباً از آن سال اول به من بدتر گذشت آری صور اسرافیل دمیده شد و انتظار مرگ را داشتم چندین روز بحال بهت افتاده و از بدکاریهایی که کرده بینهایت نادم و پشیمان بودم که چرا من اسباب قتل مردم یا کدامی مثل حکیم گیلانی آنرا هدیه ربانی و قائم مقام را بواسطهٔ یک راپورت میرزا حسینعلی فراهم نمودم در همین اوان «گراف سیمینویچ» وزیر مختار دولت روسیه که مرد جسور و دسیسه کار و مفتری بود بوزارت خارجهٔ دولت امپراطوی نوشت که دالگورکی سالی ۵۰ هزار منات طلا را بکسان عیالش تقسیم و صرف مخارج شخصی و هوا و هوس خود میکند به شیخ محمد پدرزنش ۵ سال پیش ماهی ده تومان میداد و حالیه چندیست ماهی ۳۰ تومان بخرج آورده و حال آن که مدتی است مرده و شاید اصل هم نداشته باشد توضیحات مفصلی از وزارت خارجه از من خواستند و چون علاقهٔ مفرضی که بماندن تهران داشتم بواسطهٔ این حوادث دلخراش یکمرتبه ساقط شده بود و هیچ خواب و خوراک نداشته و نزدیک بود از غصه قالب تهی کنم، پس بهترین وسیله راهجرت دانستم لذا در جواب توضیحات عرض کردم که باید حضوراً مراتب را عرض برسانم لذا مرا بروسیه خواستند و من هم بتمام دوستان تهرانیم رساندم که هرچه میتوانند با گراف سیمینویچ مخالفت نمایند و نیز مراتب را بمرض شاه رساندم که چون من مسلمان شده‌ام گراف سیمینویچ که در دین مسیح متعصب است زیر آب مر ازده و مرا بروسیه احضار نموده ایشان هم رضایت نامه مفصلی بمن مرحمت فرموده و قول دادند که با گراف سیمینویچ مساعدتی نکنند و حتی پس از چندی تغییر او را بخواهند با این وزیر مختار بی هنر

تمام مستمري و ماهيانه دوستان و رفقای من حتی میرزا حسین علی
و میرزا یحیی و میرزا رضاقلی و غیره که محرمانه ماهیانه میگرفتند
قطع و تمام سازمان مرا برهم زد و من هرچه کرده بودم وارونه نمود
و رشته های مرا حلاجی کرد پس از پنجسال و چند ماه که در
ایران بودم بمن ثابت شد دین اسلام بر حق است و میتواند بشر
را سعادت مند کند و هیچ شك و شبهه برای من باقی نمانده بود و
نیت کرده بودم که در حضور امپراطور و اعیان و بزرگان دولت
مدلل کنم که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ دین دیگری
هم بعد از آن نخواهد آمد و قبول این دین برای عموم مردم هم
اجر آخرت دارد و هم اجر دنیا . من چنین نقشه ای را طرح کرده
بودم که با آن نقشه زمانی دنیا را بسوی آرامش برم ولی
متأسفانه بعد از حضور یافتن در وزارت خارجه و دیدن اوضاع
و سیاستمداران آن مملکت و پس از دادن توضیحات و راپورت
های مفصل و تشریح اوضاع مملکت ایران و هزاران سؤال و
جواب چنان یافتم که حرفی بر زبان جاری نکنم زیرا الکساندر
دوم پادشاه و امپراطور روسیه بشخصه مرا خفه خواهد نمود
لذا شروع بدفاع از خود نمودم و گفتم مسلمانی من از راه
تزویر بود و برای اینکه در هر محفل و مجلسی بتوانم آمد و شد
کنم و سیاست مملکت ایران را بتوانم بدست بگیرم بظاهر
مسلمان شدم تا ب نتیجه مطلوبه برسم و بطور دلخواه رسیدم
« رجوع بر راپورتها و عملیاتی که نموده ام بفرمائید » و با
هزار دلیل خدمتگذاری خود و بی مغزی سایر مأمورین را در
ایران با برهان و دلیل منطقی ثابت نمودم باری چند ماه پی
در پی بکارهای من رسیدگی کرده تا آنکه همه اذعان نمودند

که کارها و خدمات من برجسته بوده معینا اگر چند نفر طرفدار
در دربار نداشتیم بجای این خدمات ذیقیمت ممکن بود مرا
نابود سازند .

آنوقت حرفها و نصایح سر جان ملکم و وزیر مختار انگلیس
بخاطر آمد که میگفت از این اقدامات و دوندگی های زیاد نتیجه
برعکس در مملکت خود خواهی گرفت و اینجاست سبب دشمنی
و رقابت جناب گراف سیمینویچ را فراهم میسازد و خواهش نمود
که شما را در منزل شیخ محمد ملاقات کنم و آقا کوچولو را ببینم
و یک قلبیان محبتی باهم بکشیم معلوم شد جناب سفیر از همه امورات
مطلع است حتی از سفارتخانه ما و امور شخصی من و چگونگی
اوضاع من در جواب عذر خواستم و گفتم با اینکه می دانم جناب
سفیر با من بد است این ملاقات برای من گران تمام میشود و مفید
نیست سهل است، ممکن است مرا بچسب و کشتن هم بدهد دیگر
چیزی نگفت. در هر ماهه چندین کاغذ از دوستان تهران داشتم
همه مرا دعوت بایران می کردند حتی میرزا قلی و میرزا حسینعلی
بعضی از دوستان شکم پرست مرا بحلیم غاز و ته چین پلو و فسنجان
دعوت میکردند که بایران بازگردم ولی اغلب اظهار دوستی
و علاقه بمن برای دریافت منافع طلا بود و الادلایل دیگری نداشت
و اظهار تنفر آنها از گراف سیمینویچ ماهیانه و مستمری بود
و بس. اغلب نامه های دوستان تهران از فتح هرات و افغان حتی
مطیع شدن آن حکومت مفصلا نگاشته بودند من موقع را مغتنم
شمرده بعرض امپراطور رسانیدم که در این موقع بایران مساعدت
شود لازم است و باید به محمد شاه اسلحه و پول رسانید و با بودن
محمد شاه و سلسله قاجار این فتوحات بنفع دولت امپراطوری

است و ای پس از تشکیل جلسه شور اشخاص و وزیر امور خارجه مخالفت فرموده گفت ما بادولت انگلیس امروز نباید مخالفت بکنیم و انگلیس معلوم نیست که اگر دولت ایران قوی شود قرار دادهای محرمانه را فراموش نکند. من هزار دلیل بر وفاداری محمدشاه آوردم ولی مفید نیفتاد و وقتی هم که کشتیهای انگلیس جزیره خارک نزدیک بوشهر را تصرف و اختلافات را در ایران فراهم ساخت باز هم مساعدتی بادولت ایران نشد پس دولت ایران با کمال یأس ناچار از ترك فتوحات شد و مبلغ زیادی ضرر نموده و بدون گرفتن نتیجه قشون ایران را از خاک افغان مراجعت داد ولی در این مذاکرات بمن معلوم شد که اغلب اولیای امور ما با رقیب ما سر و سری دارند و مطالب سری را فوراً بآنها خبر میدهند [باری بهر وسیله که میدانستم بر اولیای وزارت خارجه مدلل داشتم که این مخارج برای ایران و خرج کردن در آنجا لازم است حتی هرچه بآن اضافه شود مفید تر است و نتیجه بیشتر خواهیم گرفت و هر طور بود احکامی از وزارت خارجه صادر کردم که ماهیانه چند نفر اقوام مرحوم شیخ محمد معلم و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر را کما فی السابق مرتباً بپردازند و مطالبی که آنها گزارش میدهند مستقیماً بفرستند چند ماهی هم در وزارت امور خارجه مشغول ترجمه آن خطوط بودم و دستور بآنها می دادم و از احوال سفیر بامکاتبات آنها آگاه بودم.]

در ضمن کاتایه من بوسیله یکنفر تاجر آذربایجانی که با من

دوست بود از ایران رسید تمام اسباب و رخوت من حتی لباسهای آخوندی من و البسه زنانه عیالم و چادر چاقچور او و بادزنهای حصیری که از برك خرما ساخته اند بامسواک و مهر و تسبیح هر چه

داشتم همه را فرستاده بود. در یکی از شبهای زمستان من ملبس
لباس آخوندی شده خدمت عموی خود که نزد امپراطور ندیم و
همدم بود رسیدم بینهایت متعجب شد و خنده بسیاری نمود ولی من
با کمال وقار باو هیچ نگفتم و مثل شریعت ما بهای تهران باو توجه
میکردم باری فردای آنروز باعیالش بمنزل من آمدند و البسه
زنانه یعنی ترمه کشمیری و زریهای اصفهان و مخملهای کاشی
و چادرهای یزدی و چاقچورهای سوف و اطلس و دارائی و تافته
های حریر زیور را که ملاحظه نمودند پیشنهاد کردند یک دختر را
لباس زنانه بپوشانم خودم لباس آخوندی اعلائی خود را بپوشم
و در قصر بیلاقی امپراطوری شب یکشنبه حضور یابم.
من قبول نمودم و یک دختری که بتن و توشه زیور عیالم بود
چندروز و شب او را ادب زن ایرانی و پوشیدن لباس و چادر و
چاقچور کردن و رو بنده زدن و طریقه رو بنده بالا زدن و چشم ابرو
بیرون گذاشتن و چند کلمه سخن گفتن باو آموختم و شب یکشنبه
۲۷ ژوئیه ۱۸۳۸ بقصر بیلاقی امپراطوری باعیال ساختگی خود
که چادر و چاقچور و تنبان زری و آرخالق سمبوسه دار ترمه
کشمیری و رو بند و نعلین زرد باو پوشانده بودم حاضر شدم و در
حضور امپراطور تقلید علماء ایران را در آورده و باعصاب زوجه
خود را کتک زدم و او هم صدای شغال در آورده نمایش غریبی شد
و این نمایش و تقلید از همه زحمات و عملیات پنج ساله من در ایران
بیشتر مؤثر افتاد و بی اندازه طرف توجه امپراطور شدم و از این
بعد تدریجاً بیشتر بحضور میرسیدم و امپراطور بحقایق امور
عملیات من شخصاً رسیدگی فرموده و خدمات ذیقیمت مرا در
ایران خیلی مورد توجه قرار داد در جلسات بعد که بحضور هما یونی

رسیدم پیشنهاد نمودم که عتبات مرکز سیاست ایران و هند است اجازه فرمائید به آنجا رفته هم درس اجتهاد که عبارت از فقه و اصول عالی و اخبار است در آنجا تکمیل کنم و نیز بقیه عملیاتی که در ایران انجام داده‌ام تعقیب نمایم و نتایج مطلوبه و بیشتری برای دولت امپراطوری بگیرم و اوضاع سیاسی آنجا که مهمتر از ایران است (چون هر امری که آنجا صادر شود شاه و ملت آنرا واجب الطاعة میدانند) اداره نمایم.

خلاصه حسب الامر با حقوق مکفی او آخر سپتامبر از روسیه بطرف عتبات حرکت نموده و بلباس آقا شیخ عیسی لنگرانی وارد کربلا شدم پس از چند روز مطالعه یک منزل مطابق میلم گرفتم و پس از کوشش بسیار سر درس حجة الاسلام آقای آقا سید کاظم رشتی حاضر شده و با بعضی از طلاب گرم گرفتم و با کمال دقت مشغول درس شدم (آقای سید کاظم رشتی یکی از علماء و مدرسین نمره اول مذهب شیعه است) من در سر درس ها اغلب حاضر و طرف توجه آن مدرس محترم واقع میشدم معینا او مرا بچشم خودی نمی نگریست مثل آنکه در قلب او آگاهی از جنس و نیت من منقش باشد و اطمینان کامل بمن نداشت و مسائل مطروحه را که در جواب میفرمود بایک حال تردیدی بمن نگاه می کرد و شاید هم میفهمید که من بدروغ مباحثه و مطالعه می کنم ولی من از رو نمیرفتم و با کمال پروائی طرح بعضی مسائل دیگر میکردم.

در نزدیک منزل من یک نفر طلبه منزل داشت و نامش سید علی محمد و از اهل شیراز بود نسبتاً از سایر طلبه ها که همدرس بودیم متمولتر و پدرش در شهر شیراز کاسب بود و ماهیانه خوبی برای او میفرستاد. ریش تنک طلائی و خوش چشم و ابرو و

دماغی کشیده داشت و میانه بالا و لاغر اندام بود و بسیار خون گرم و بقلیان هم علاقه مفرط داشت بامن خیلی گرم گرفته بود من تصور میکردم بر حسب اشاره آقای رشتی شاید این آمد و شد را زیاد میکند که از من چیزی بفهمد ولی طولی نکشید که فهمیدم بواسطه فهم و ادراک من بمن متوجه شده است منم با کمال خصوصیت با او گرم گرفتم و بعلاوه بایکدسته از طلاب که شیخی بودند انیس و ده مخور شده بودم (چون این دسته يك اختلاف جدیدی در بین شیعه ایجاد کرده بود) و با اصطلاح متوجه رکن رابع و بقول سید علی محمد جزو دسته کاسه از آتش گرمتر شدم یعنی ایندسته بقدری در حق ائمه غلو میکنند که ائمه را بالاتر از پینه جبران میدانند .

سید علی محمد بسیار مزاح گو بود میگفت حضرت امیر المؤمنین میگوید : من یکی از بندگان حضرت محمد (ص) هستم ولی ایندسته میگویند آقای علی شکسته نفسی میکند ولی من کاملاً بواسطه مرحوم حکیم احمد گیلانی که از همه علما و حکما فاضلتر بود پی بحقیقت اسلام پرده بردم و هیچ احتیاجی بتوضیحات دیگران نداشتم ولی بایکحال نصیبی بسید گفتم من حق را بطرف آنها میدهم .

اینها رفقای من هستند فردا دیدم همه آنها که مذهب شیخی دارند بامن گرم گرفتند و بیشتر بامن محبت می کردند ولی سید علی محمد دست از دوستی من نمیکشید و بیشتر مرا مهمان میکرد و قلیان محبت را با هم میکشیدیم این سید عارف مسلک بی اندازه تند هوش و با ذکاوت و خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز بطلم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت چون دیدم در علم حساب و جبر و مقابله و هندسه مهارت

که با پی
تعمیر عقیده دهد

دارم برای رسیدن بمقصودش شروع بخواندن حساب در نزد
من نمود یا این همه هوش با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را
در نزد من خواند و بالاخره گفت من کله ریاضی و حسابی
درستی ندارم .

شبهای جمعه در سر قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم
خورد میکرد و تنباکو میزد و سر قلیان میگذاشت و شروع
بکشیدن میکرد بمنهم تعارف نمیکرد بسا و گفتم چرا قلیانرا
بمن نمیدهی بکشم گفت تو هنوز قابل اسرار نشدی که از این
قلیان بکشی اصرار کردم تا بمن داد کشیدم تمام دهان و امعاء
مرا خشک نمود تشنگی شدیدی بمن دست داد و خنده فراوان
کردم کمی شربت آبلیمو و مقدار زیادی دوغ بمن داد تا نزدیک
صبح میخندیدم باری روزی از او پرسیدم این چه چیزی بود گفت
بعقیده عرفا اسرار و بقول عامه چرس و از برك شاهدانه میگیرند
دانستم حشیش است و فقط برای پر خوری و خنده خوب است ولی
سید میگفت مطالب رمز بمن مکشوف میشود خصوصاً در هنگام
مطالعه بقدری دقیق میشوم که حد ندارد گفتم پس چرا هنگام
حساب خواندن نمیکشی میخواستی بکشی که زود تر فهم مطالب
کنی گفت حوصله حساب ندارم .

بواسطه چرس اصلاً میل درس و مطالعه از او فراری شده
بود و دل بدرس خواندن نمیداد روزی در سر درس آقای آقا
سید کاظم یکنفر طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد آقا حضرت
صاحب الامر کجا تشریف دارند آقا فرمود من چه میدانم شاید در
همین جا تشریف داشته باشند ولی من اورا نمی شناسم . من مثل
برق يك خیالی بسم آمد که سید علی محمد این اواخر بواسطه

کشیدن قلیان چرس و ریاضتهای بیهوده بانخوت و جاه طلب
 شده بود و روزی که آقاسید کاظم اینمطلب را فرمود سید
 حضور داشت پس از اینمجلس من بینهایت بسید احترام میکردم
 و برای همیشه بین خود و او در راه رفتن - ریم قرار میدادم و حضرت
 آقا باومی گفتم یکشبی که قلیان چرس رازده بود من بدون
 آنکه قلیان کشیده باشم بایکحال خضوع و خشوع در حضور
 او خود را جمع کرده گفتم حضرت صاحب الامر! بمن تفضل و ترحمی
 فرمائید بر من پوشیده نیست توئی تو .

سید يك پوز خندی زده و خودش را از تنك و تا نیا نداشت
 ولی بیشتر متوجه ریاضت بود . من مصمم شدم يك دكان جدیدی
 در مقابل دكان شیخی باز کنم و اقلا اختلاف سوم را من در مذهب
 شیعه ایجاد کنم گاهی بعضی مسائل آسان از سید میپر سیدم او هم
 جوابهایی مطابق ذوق خودش که اغلب بی سروته بود ، از روی
 بخار حشیش میداد من هم فوری تعظیمی کرده و میگفتم تو باب
 علمی یا صاحب الزمانی پرده پوشی بس است خود را از من میپوش
 بگروز که سید از حمام آمده بود ، باز من سخن را باز کردم او
 آقا شیخ عیسی ابن صحبتهارا کنار بگذار صاحب الزمان
 از صلب امام حسن عسگری (ع) و بطن نرجس خاتون است
 صاحب ید و بیضا است ، صاحب معجزه است مراد است انداختن من
 بر سید رضای شیرازی و مادرم رقیه موسوم بخانم کوچک و از
 اهل گازرون است گفتم آقای من مولای من تو خود میدانی که
 بشر هرگز هزار سال عمر نمیکند و این موهبت نوعی است
 بوسیدی و از صلب حضرت ابیری آن چه بر من محقق شده تو باب
 شامی : صاحب الزمانی دست از من تو بر نمیدارم . سید

با حال قهر از من جدا شد ولی من مجدداً بمنزل او رفتم و طرح
بعضی از مطالب از جمله تقاضای تفسیر سوره عمه را کردم بدون
اینکه با و احترام فوق العاده ای بگذارم سید هم قبول این خدمت
کرد قلیان چرس را کشیده شروع بنوشتن نمود (وقتی که
سید چرس می کشید بقدری چیز مینوشت که یکی از تند نویسهای
نمره اول سر درس آقاسید کاظم بود) ولی اغلب مطالب او را
من اصلاح میکردم و باو میدادم. که بلکه او تحریک و معتقد شود
باب علم است آری سید بهترین آلت برای این عمل بود خواهی
نخواهی من سید را با اینکه متلون و سست عنصر بود در راه
انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم بمن کمک میکرد .

تفسیر سوره عمه را بمن نمود از او گرفتم خیلی جرح و
و تعدیل کردم آخر هم مفهوم و معنی درستی نداشت ولی از او
خواهش نمودم که خط مبارک نزد من بماند و سواد او را که خود
درست کرده بودم باو دادم ولی بواسطه استعمال دخان و چرس
حوصله آنرا نداشت که آنرا دوباره بخواند . همیشه تردید
داشت و میترسید دعوی صاحب الامری بکند بمن میگفت که
اسم من مهدی نیست گفتم من نام تو را مهدی میگذازم تو بطرف
تهران حرکت کن اینهایی که ادعا کرده اند از تو مهمتر نبودند
مردم مشرق زمین جن دارند تو نگیری دیگری میگیرد من بشما
قول میدهم که چنان بتو کمک کنم که همه ایران بتو بگردند
تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن و متلون مباش هر
رطب و یابسی بگوئی مردم زیر بار تو میروند حتی اگر خواهر
را ببراد در حلال کنی .

سید درست گوش میداد و بینهایت طالب شده بود که

ادعائی بکنند ولی جرئت نمی‌کرد من برای اینکه باو جرئت بدهم
ببغداد رفته چند بطر شراب خوب شیراز را یافتم و چند شبی باو
خوراندم کم کم باهم محرم شدیم باو حقایق را حالی کردم گفتم
عزیزم تمام این صحبتها در روی زمین برای رسیدن بمال و
تجمل است مآثر کیب از عناصر معین شده ایم و این اظهارات از
بخار و تر کیب آن چند عنصر بوجود می آید تو الحمد لله اهل
حالی و ملاحظه می کنی اگر برای این عنصر قدری چرس علاوه کنی
امورات دقیق و موهمات بنظر می آید و کمی که از آب انگور
نوشیدی بنشاط می آئی و آنسرود دشتی را غنایم خواهی همین
که زیادت بر چرس افزودی فکور و اوهام پرست میشوی سید در
جواب گفت شیخ عیسی اینطور نیست اگر این آثار حادثه از تر کیب
و عناصر بدنی انسان است چون مدعی هستیم که این آثار آثار
مادی است باید مثل ماده محدود باشد و حال آنکه آرزو و اعمال
بشر حد و حصر ندارد و انگهی کسی که این شمس لایتناهی و
این انتظامات که در عالم شمس و کرات... و... ایجاد نموده
که سالهای دراز در گردش و حرکت است و تمام دانشمندان از
محاسبه آن عاجزند و آن قادر متعال که مثل من و تو مدارك
ایجاد نموده از همه مدر کتر و قادر تر است چگونه نمیتواند بکنفر
برگزیده خود را هزار سال عمر بدهد.

البته اوست که میتواند حضرت خضر و صاحب الزمان و
امثال آنها را سالهای دراز عمر ببخشد گفتم حضرت باب عالم،
حقیقت بر من معلوم شد و از این بیانات شما یقین من افزوده شد و فهمیدم
که تو صاحب الامری و اگر خود او نباشی میشوی سید گفت نه والله
من بتو چندین مرتبه گفته ام پسر يك سید بز از شیرازی هستم و از

ابتدای طفولیت هر چه را بمن گذشت همه را بخاطر دارم و انگهی
من يك بیچاره ای بیشتر نیستم و دلخوشی من ریاضت کشیدن و
سرم بگریبان خودم است دست از این حرفها بردار چرا مراد است
انداخته ای. از او انکار و از من اصرار باری بهر وسیله ای بودرگ
جاه طلبی او را پیدا کردم (و او را بعدی تعریك کردم که کم کم
دعوی اینکار بر او آسان آمد) من فکر میکردم چگونه است که این
یکعده قلیل شیعه بتمام طوایف سنی و بریک دولتی مثل عثمانی غلبه
کرده اند و چگونه همین جماعت با یکعده قلیل جنگهایی با
روسیه نموده و يك لشکر انبوه را از میان برداشته اند آنوقت
دانستم که بواسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی
است که بدین اسلام دارا بوده و هیچ اختلاف مذهبی نداشته اند
گرچه پس از صفویه هم نادر بخيال اتحاد آنان افتاده ولی پس
از او هم کارشکنی بعضی از جهال و سیاست های خارجی باعث
شد که مسلمانها در هر قسمت شعبه و طریقه ای بنام صوفی ،
شیخی ، شش امامی ایجاد کردند و شیعه همچون سنی ها بشعبات
مختلفه در آمده من هم در صد دین تازه دیگری افتادم که ایندین
وطن نداشته باشد زیرا فتوحات ایران بواسطه وطن دوستی و
اتحاد مذهبی بوده است .

و نیز مردم عوام چه میفهمیدند که حق و باطل چیست ، فلان
مرشد خر سوار هزاران عوام را دور خود جمع کرده و در ایران
ریاست میکند يك مرشد خا کسار بدون علم و سواد که عمه جزو
راهم نخوانده هزاران قلندر را مهار کرده آنها را بگشت و
گدائی و ادار و از صبح تا شام پرسه میزنند و نتیجه خود را با او
میدهند یا فلان ملای نادان جمعی را فریب میدهد گاهی نوحه

گاهی روضه گاهی مصیبت میخواند و از مردم بیچاره پول
میگیرد و همه را دعوت پرستش خود میکند یا فلان سید لند
هور مردم را میزند و با گردن کلفتی خمس مال مردم را میطلبند
و میگویند از پنج انگشت تو یکی مال من است آن آخوند،
آن روضه خوان در بالای منبر میگوید اگر دروغی گریه به حضرت
سیدالشهدا (ع) کنی گناهان تو را خدا میبخشد آخوند هر چه
را بخواهد حلال و هر چه را بخواهد حرام میکند و برخلاف دین
اسلام گناه کبیره را هم میبخشد و میخواهد از کشیش های مسیحی
عقب نباشد پس من بطریق اولی میتوانم یکمذهب جدیدی
بنفع دولت متبوع خود بسازم. اگر بازارش رواج پیدا نکند
اقلام میتوانیم یکدسته دیگر بخاکسارها و در اویش و سایرین
علاوه نماید لذا مصمم شدم که این آثار خواهی نخواهی مشغول این عمل
و مبشر باب علم و یا صاحب الزمان کنم باری ایجاد یک دین که در تحت
اختیار من باشد بنمایم. این چند سال که در عتبات بودم تا بستن نها طاقت
نداشتم که در نجف یا کر بلا بمانم چند ماهی را به شامات میرفتم و اغلب
نقاط خاک عثمانی را گردش کرده و برای او هم فکر خوبی کرده
بودم کردها همه ایرانی هستند در آنجا بواسطه اختلاف نژاد
باید اتحاد مسلمین را برهم زد ولی نفوذ رقیب ما در این سرزمین
هزار مرتبه بیشتر از ماست بعلاوه صرفه رقیب ما در نگاهداری
خلافت و برهم نریختن دولت عثمانی بود بعلاوه ما تازه وارد
این قسم سیاست شده ایم و برای ما که تازه کار هستیم این
اعمال مشکل است پس باید کاملا متوجه باشیم که این شالوده
که ریخته ایم انجام گیرد پس این حقیقت را بسایید در میان
گذاشتم بسید گفتم از من پول دادن و از تو دعوی بشری

و بابت و صاحب الزمانی کردن باری با اینکه در ابتداء اگر اه
داشت ولی بقدری باو خواندم و اورا تطمیع کردم که کاملا حاضر
شد باو گفتم تو نمیدانی يك قشون منظمی پشت سر این گفتار هست
خواهی نخواهی اورا راضی کردم و بطرف بصره و از آنجا بطرف
بوشهر رفت در ماه مه ۱۸۴۴ در بوشهر چنانچه بمن نوشته بود
مشغول ریاضت شده و مراد دعوت نموده بود و منهم دعوت اورا
اجابت نموده بودم و او خود را نایب عصر و باب علم میخواند من
در جواب اورا امام عصر میخواندم و اول کسیکه باو ایمان آورد
شیخ عیسی لنکرانی بود که رفیق حجره و گرمابه و قلیان محبت
و آب انگور او بود . همینکه اورفت من در عتبات شهرت دادم که
حضرت امام عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امام عصر بود و
بحال ناشناس در سردرس آقای رشتی حاضر میشده و مردم او
را میشناخته اند .

بعضیها باور کرده بعضی دیگر که سید را خوب می شناختند
و از کشیدن چرس و آشامیدن آب انگور او آگاهی داشتند مرا
مضحکه میکردند چند طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند و کم
کم معلوم شد که از ملت رقیب ما هستند همیشه متوجه عملیات من
بودند . آنها فهمیدند که ایندسیسه کار من است و حدس زدند
که من از کار کنان امپراطوری هستم لذا در صدد درآمدند که
نوشته های مرا بدست بیاورند من ماهی یک مرتبه مراسلات
محرمانه خود را بخط روسی مینوشتم و در پاکت میگذاشتم و در
روی آن مینوشتم بدست خداوند گاری جناب آقای شریعتدار
آقای آقا شیخ موسی لنکرانی برسد و آنرا بتوسط یکی از تجار
ارمنی که در بغداد بود میفرستادم ولی يك را پورت مفصلی که

بتوسط آقا محمد آذربایجانی فرستاده بودم گیر افتاد چون نامه
من گیر افتاده بود راه علاج را در آن دانستم که مثل سید علی
محمد شبانه بطرف ایران فرار و از آنجا از راه تبریز به
روسیه بروم .

کسان من گراف سیمینویچ را از سفارت ایران معزول
کردند و گراف مدرن را فرستاده بودند من بوزارت امور خارجه
رفتم و تفصیل عملیات خود را بعرض رساندم و گفتم حالیه مرا
مأمور ایران نمائید و چون در خدمت امپراتور مرد خدمتگذاری
جلوه کرده بودم با اینکه دعوی سفیری نداشتم و مثل اول قانع
بنیابت دومی یا مترجمی سفارت بودم و برای خود چنین شغلی را
کافی می دانستم ولی حسب الامر امپراطور گراف مدرن را احضار
و مرا بجای او منصوب نمودند و در اواخر ماه مه ۱۸۴۵ وارد
تهران شدم امسال در این شهر و اغلب نقاط ایران و با بود
الله وردی بیک گرجی که یکی از محارم بود و سمت
مهرداری محمد شاه را داشت و با گرفته بود و در گذشت و هم
چنین حاجی میرزا موسی خان برادرزاده قائم مقام که متولیباشی
مشهد بود و چندین نفر از دوستان و رفقای قدیم من بمرض و با
در گذشته بودند پس از چند روز که وارد تهران شدم مشغول
مقدمات کار شده بر حسب تقاضای شاه در لواسان بحضور هما یونی
مشرف شدم و چندی در لواسان بسر برده و پس از آنکه تخفیف
در مرض پیدا شد او ایل اکتبر بتهران آمدم میرزا حسینعلی و میرزا
یحیی و میرزا رضاقلی و چند نفر از رفقای آنها مجدداً بامن آمد
و شد میگردند ولی از در محرمانه سفارت که نزدیک کوچه
مرده شوی خانه کربلائی غلام خواهرزاده مرحوم شیخ محمد پدر

تمیزی من در اسلام تمام علاقه و دارائی او را بدیگران فروخته بود من از روسیه بکنفر بنا خواستم و عمارت جدیدی بنا نموده و رونق خوبی بسفارت خانه دادم چندین مرتبه ب فکر افتادم در محرم یک روضه خوانی مفصلی راه بیان دازم ولی وحشت از دربار روسیه و از وزارت امور خارجه کردم ولی بدست میرزا حسینعلی در تکیه نوروزخان ده روز تعزیه خوانی مفصلی کردم و اما از سید علی محمد گفته شود چند ماهی در بوشهر ریاضت میکشید ولی جرئت اظهاری نکرده و همه را بعبادت مشغول و پس از دو ماه بطرف شیراز حرکت مینماید در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشیده نیابت امام عصر را اظهار مینماید تا بشیراز میرسد و از آنجا کم کم از این قبیل زمزمه ها میکند و بعضی مردم عوام را دور خود جمع مینماید تا مطلب بگوش علماء میرسد از سید استفسار مینماید منکر میشود ولی بعداً علماء چند نفر اشخاص مطلع را پیش سید محرمانه فرستاده و باو اظهار ارادت مینمایند سید فریفته آنها شده و مطالب را با آنها در میان میگذارد آنها مطالب را ب علمای شیراز گفته و غوغا بلند و اول کسیکه برضد او برخوایسته کسانش بوده اند که او را از خانه بیرون کرده و حسین خان صاحب اختیار او را گرفته و در حضور علماء از او استنطاق مینماید او حرف های بی سروته میزند اهل مجلس و کسانش او را سفیه می خوانند معینا صاحب اختیار سید بی چاره جوان را چند نوبت چوب زده و چندین ماه حبس و از شیراز بیرونش می نماید بی چاره عاق پدر و مادر ب دست تهی از آنجا باصفهان وارد میشود و لابد هزار مرتبه در دلش مرا لعنت کرده و نادمو پشیمان بود او آرزوی

پیش نمازی در شیراز داشت من میخواستم او را امام زمان و
باب علم یا اقلایب امام عصر کنم همین که بمن اطلاع رسید
وارد اصفهان شده ^{یک نامه} دوستانه بمعتمد الدوله حکمران اصفهان
نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است
از او نگاهداری شود الحق معتمد الدوله چندی از او خوب نگاهداری
کرد [ولی از بد بختی سید معتمد الدوله مرحوم شد سیدی چاره را
گرفتند و بتهران روانه نمودند منهم بوسیله میرزا حسین علی
و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران هو و جنجال راه انداختم
که صاحب الامر را گرفته اند لذا دولت او را از کناره گرد روانه
رباط کریم نموده و از آنجا بطرف قزوین و یکسره به تبریز
و از آنجا بباکو بردند ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش
کردند و جنجال راه انداخته که حتی بعضی از علمای مازندران
و بعضی مردم کاشان و تبریز و فارس و نقاط دیگر که کاملاً زود
باور و عوام بودند بجنب و جوش افتادند من پیش از آن چه
میکردم نمیتوانستم بکنم و انگهی من وزیر مختار بودم و وزیر
مختار انگلیس کاملاً متوجه عملیات من بود و مقتضی نبود پیش از آن
چه میکردم بکنم بعلاوه اگر سید رادر تهران نگاه میداشتند
و سئوالاتی از او میشد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می
گفت و مراد سوا مینمود پس بفکر افتادم که سید رادر خارج از
تهران تلف نموده پس از آن جنجال برپا نمایم لذا بخدمت
شاه رسیده و گفتم آ یاسیدی که در تبریز است و ادعای صاحب
الزمانی میکند راست میگوید؟ شاه گفت بولیعهد نوشتم که
با حضور علما تحقیقاتی از او بنمایند من مترصد بودم تا خبر
رسید که او را ولیعهد احضار و در جواب علما عاجز و درمانده

شده و در همان مجلس توبه می نماید (عین توبه نامه
در آخر کتاب است) من دیدم حقیقتاً زحمات چندین
ساله ام از بین رفته پس بشاه گفتم اشخاص مزور و دروغگورا
باید بسزای خود رسانید در این بین محمدشاه جهان را بدرود
گفت ولی ناصرالدین میرزا امر نمود تا سید را بدار کشیدند
خوشمزه آنکه به طناب دار چون گلوله تفنگ میخورد که پاره
شده و سید بزمین می افتد و بمجرد افتادن سید بمستراح فرار
می کند و از ترس توبه و انابه مینماید و لا بد لعنت بشیخ عیسی
لنکرانی می کند که این فکر را بمغز او انداخته ولی باستغانه
او گوش نداده و مجدداً او را بدار آویخته و تیرباران می
نمایند .

پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران بمن رسید و
میرزا حسینعلی و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم
جنجال برپا نمایند و چند نفر دیگر هم تعصب دینی پیدا کرده
تیر بطرف ناصرالدین شاه انداختند . بدینجهت يك عده زیادی
مردم را گرفتند .

میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مراهم گرفتند
من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت
حتی خود من شهادت دادیم که اینها بایی نیستند لذا آنها را
از مرگ نجات داده ببغداد روانشان کردیم من بمیرزا حسینعلی
گفتم که تو میرزا یحیی رادر پس برده بگذار و او را من بظهره
الله بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود و خودت متولی
اوبشو و مبلغ زیادی بآنها پول دادم که شاید بتوانم کاری
صورت بدهم ولی میرزا حسینعلی هم پیرمرد وهم علم و اطلاع

نداشت لذا چند نفر آدم باسواد همراه او نمودم ولی آنها نمیتوانستند اینکار را انجام دهند و من هم بشخصه که نمیتوانستم وارد این امر شوم ولی چه باید کرد کاریرا که با آنها همه زحمت بچریان انداخته نمیتوانستم دست بردارم وانگهی مبلغ زیادی از برای اینکار خرج کرده بودم ولی البته بطور ماهیانه چون می ترسیدم اگر یکمرتبه بدهم میرزا حسینعلی پولها را برداشته فرار کند.

زن و بچه و کس و کار اورا هم روانه بغداد کردم که دل باز پسی نداشته باشد و در آنجا تشکیلاتی دادند. کاتب و حی درست کردند من هم چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استنساخ نمایند بعضی از الواح را از برای آنها یکسید رساندیده و گول خورده بودند هر ماه تهیه کرده و میفرستادند یکقسمت کار سفارتخانه منحصر بتبیه السواح و انتظام کار بابیها بوده مردمان فهیم از این حرفها میخواندند ناچار یکمشت مردم عوام را جمع و جور کردیم و دیگر جرأت آنکه بمطالعین ابرازی خود نبود و بفرض قبول رشوه زیادی میخواستند و برای من امکان نداشت زیرا ممکن بود وجهه را گرفته و از ما پشتیبانی نکنند و با وجود سفارت انگلیس که رقیب ما بود برای ما اشکال داشت روی این نظر مردم عوام را بدست میآوردیم و با پول کمی آنها را قانع می کردیم هر کسیکه متواری بود و روی رفتن وطن را نداشت با مبلغ جزئی باسم زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی میفرستادم تا جمعیت زیادی دور او جمع شود همه ماهه برای او و مردمش دوسه هزار تومان پول میفرستادم و در این بین دولت

عنه انى آنها را باسلامبول و از آنجا بادر نه فرستاد دولت روسيه هم بتقويت آنها پرداخت خانه و مکان برای آنها ساخت قسمت عوده لوايح آنها بوسيله وزارت خارجه ما برای آنها تهیه ميشد (۱) و ما آن لوايح را بايك آب و تابی بولایات میفرستادیم بعضی جوانهای پدر مرده عوام را میگفتیم پدر تو بابی بود تو چرا از پدر پیروی نمیکنی و بهمین حرفها او را وارد میگردیم هر کس که قبول نمیکرد و تصدیق نمینمود ایندسته حاضر بودند او را بیدین ولا ابالی و یا حتی الامکان از خود بخواهند تا آنکه او هم مجبور شود جزو ایندسته در آید در این ضمن میرزا حسینعلی با برادر سرریاست بهم زد و میرزا یحیی زیر باز برادر خود نرفت معلوم شد تحريك رقبای ما سبب اختلاف آنها شده است میرزا یحیی از برادر جدا شده بطرف جزیره قبرس رفت و در آنجا متاهل شده و خود را صبح ازل نامید رقیب ما که پی بعد لیاقت او نبرده بود و جوهر گزاف با او میرسانید و او تمام را خرج لهو و لعب خود میگرد. از طرفی هم میرزا حسینعلی با تا بعانش به تحريك مملکت ایران بعکار وانه شدن مادر صدد بر آمدیم عباس پسر حسینعلی را بگذازیم درس بخواند عباس باذکاوت ترا از پدرش بود و خوب هم درس میخواند و بینهایت ساعی در درس خواندن بود و مطالعه زیاد میکرد رقبای ما ساعی بودند الواح ضد و نقیضی که نویسندگان ما صادر میگردند افشاء کنند بواسطه شهرتهائی که با اسم میرزا یحیی داده بودند لا بد شدیم اسم بابی را تبدیل ببهائی کنیم چون جسته جسته عقاید را میگفت و

۱ - پس معلوم شد در لوحی که تقدیر از امپراطور روس نموده

روی چه نظر بوده است .

بعضی از طرفداران رقیب ما گفته های او را انتشار میدادند و نزدیک بود کارها و زحمات چندین ساله را که با پولهای زیادی باین پایه رسیده بود از میان بردارند بمحض آن که بین میرزا یحیی و میرزا حسینعلی بهم خورده بود میرزا حسینعلی من بظهر الله شد و میرزا یحیی را پیروان معزول کردند و لسی از بیسوادی من بظهره الله چه بگویم الواحیکه ماتیه می کردیم نمیتوانست درست بخواند و بواسطه اظهار لجه چند کلمه از نخود خود داخل آش ما میکرد و الواح ما که سر و ته درستی نداشت بواسطه دخالت او بیمزه تر میشد معینا عوام میفهمیدند که چه نوشته و حق و باطل چیست؟!!! هر کس در تهران بهائی میشد با او همراهی و مساعدت میکردیم بهترین مبلغ ما آخوندها بودند و کمک عمده را آنها ب ما میکردند زیرا با هر کس مخالفتی داشتند او را بایی یا بهائی قلمداد مینمودند آنوقت ما آنها را جلب و مساعدت میکردیم و البته آنها پناهی جز ما نداشتند از اینها گذشته هر کس را طالب بودیم بوسایل محرمانه آخوند هارا با او طرف میکردیم تا او را بایی و کافر قلم داد کنند آنوقت فوراً یکی را پیش او فرستاده از دسته خودمانش میکردیم بقسمی این جریان سهل بود که حد نداشت و اغلب مردم از ترس جور و ظلم آخوندها بهائی میشدند و اگر دوباره میخواستند اظهار کنند که ما بدروغ جزو این دسته شده ایم و بهائی نیستیم آخوندها و دیگران که همسایه آن مرد بودند از او قبول نمیکردند هر مجتهدی را میتوانستیم بنام خود در انظار دولت و عوام متهم کنیم تا اینجا کار من بخاتمه رسید و گذارشات خود را بوزارت متبوعه دادم و اختلافات جدید را در دین اسلام درست نمودم تا خود آنها بادکان جدید خود چه کنند

خاتمه

فداك روحى الحمد لله كما هو اهله ومستحقه كه ظهورات
 فضل و رحمت خود را در هر حال بر كافه عباد خود شامل گردانیده
 بحمد الله ثم حمد لله كه مثل آن حضرت را اینبوع رافت و رحمت خود
 فرموده كه بظهور عطف و فتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان
 و ترحم بر یاغیان فرموده شهد الله من عنده كه این بنده ضعیف
 را قصدی نیست كه خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او
 باشد اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی قلم
 موفق بتوحید خداوند جل ذكره و نبوت رسول او و ولایت اهل
 ولایت اوست و لسانم مقرر بر كل مانزل من عند الله است امید
 رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر
 کلماتی كه خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم
 عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این
 بنده را بطلاق علمی نیست كه منوط به ادعائی باشد استغفر الله
 ربی و اتوب اليه من ان ينسب الي الامر . و بعضی مناجات و
 كلمات كه از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی
 نیابت خاصه حضرت حجة الله عليه السلام را محض ادعای مبطل
 و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از
 الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست كه این دعا گو
 را بالطاف و عنایات پیاپی رافت و رحمت خود سرفراز فرمایند
 والسلام .

اصل این توبه نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی
 ضبط است

کتابفروشی حافظ

تهران - چهارراه سرچشمه

مرکز چاپ و بخش کتب ادعیه و زیارات و انواع کتب مذهبی اسلامی با قیمت تجارتنی است نمونه سی نوع از مفاتیح‌های جیبی و زیارت نامه‌ها و ترجمه زیارتها و ادعیه و کلمات قصار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی و شرح حال آنها که چاپ این کتابفروشی است شعرا را از مراجعه به کتابفروشیهای دیگر بی‌نیاز میکند.

سفارشات شهرستانها با ارسال وجه پذیرفته میشود